

سیاست جنایی تقنینی ایران در قبال بیماران روانی بزهکار-بزه دیده

فرشته مومنی

کارشناسی ارشد جرم و جزاشناسی دانشگاه آزاد زاهدان-وکیل پایه یک دادگستری

چکیده

جرم‌شناسی بالینی، یکی از مهم‌ترین نحله‌های تفکر جرم‌شناختی در دوران معاصر است که به‌ویژه با پیدایش مکتب تحقیقی، به مباحث و محافل جرم‌شناسی راه یافت. این گرایش فکری نوظهور، انقلابی در آموزه‌ها و تعالیم راجع به مسئولیت کیفری بزهکاران پدید آورد به‌نحوی که معیارهای به‌کلی متفاوت با گرایش‌های فکری پیش از خود برای تعیین مسئولیت کیفری بزهکاران پیشنهاد نمود. جرم‌شناسی بالینی، با تکیه بر مفهوم حالت خطرناک، سعی می‌کند عناصر تشکیل‌دهنده مسئولیت کیفری را با جستجو در شخصیت بزهکار تعیین نماید. سیاست جنایی تقنینی ایران نیز با پیوستن به برخی معاهدات و اقدامات جهانی و الحاق، تصویب و پذیرش آن‌ها از یک سو و تصویب قوانین و مقررات در راستای عملی-ساختن تعهدات ناشی از آن از سوی دیگر متأثر از جهانی شدن این مقابله بوده است. اسناد ۱۹۰۴، ۱۹۱۰، ۱۹۲۱ و ۱۹۳۳ و ۱۹۴۹م. سازمان ملل متحد در دوران پیش از انقلاب اسلامی در ایران به تصویب رسید و قوانینی در راستای اجرای آن‌ها تهیه و تصویب شد. ایران با پیوستن به کنوانسیون حقوق کودک در سال ۱۳۷۲ و به موجب ماده-۳۴ خود را متعهد کرد تا برای حمایت از کودکان در برابر انواع استثمار جنسی و اقتصادی، اقدامات ملی و دو یا چند جانبه اتخاذ نماید. هم‌چنین، یک بار دیگر متأثر از اقدامات بین‌المللی در مقابله با قاچاق کودکان هم-جهت شد و قانون تصویب کنوانسیون ممنوعیت و اقدام فوری برای محو بدترین اشکال کار کودک و توصیه‌های مکمل آن را در سال ۱۳۸۰ تصویب و بدترین اشکال کار کودک را مواردی از جمله بردگی، خرید و فروش و قاچاق کودک، استفاده از کودک برای فحشا معرفی کرد

واژه‌های کلیدی: دیوان، بین‌المللی کیفری، جنایت، بشریت، تقنینی

مقدمه

آفرینش و خلقت دو مفهوم مشابه هستند که همواره پیچیدگی آن‌ها مورد سؤال و فرضیه پردازی بشر بوده و در ادوار مختلف سعی و تلاش بر دست یافتن به پاسخی درخور برای رازهای خلقت بوده است. در این میان، آفرینش انسان به عنوان یکی از بارزترین جلوه‌های هستی کماکان بستر رازگونه خود را حفظ کرده و علیرغم دستاوردهای گوناگونی که تاکنون حاصل گشته، کماکان سؤالات و ابهامات بسیاری را در خود نهفته دارد. آن‌چه که در این نوشتار مدنظر است، بررسی حدوث اختلال در هویت جنسی انسان و شکل‌گیری اختلال هویت جنسی (ترانس سکسوالیسم) است که نه تنها در عرصه‌های مختلف اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و خانوادگی واجد اهمیت بوده، بلکه ابعاد و آثار حقوقی آن بر کلیه این عرصه‌ها نیز تأثیرگذار است. چرا که افراد مبتلا به اختلال هویت جنسی کماکان شهروندان جامعه و تابعین کشورها در سطح بزرگتر و عضو جامعه جهانی‌اند و پاسخ‌های حقوقی‌ای که به مسایل مختلف آن‌ها در ابعاد گوناگون داده می‌شود چه بسا بااهمیت‌تر از هر پاسخ دیگری در سایر عرصه‌ها به واسطه درگیری آن‌ها با مسایل ناخواسته است که درگیر آن شده و جهت‌گیری‌های حقوقی، تأثیر بسزا و تعیین‌کننده‌ای در سرنوشت مسایل حقوقی و کیفری آن‌ها خواهد داشت. اشخاص مبتلا به اختلال هویت جنسی، شهروندانی هستند که اگرچه جمعیت کوچکی را در هر جامعه به خود اختصاص می‌دهند اما این امر نباید سبب نادیده گرفتن شخصیت انسانی آن‌ها و تلاش لازم برای حل مشکلات آن‌ها باشد. بدیهی است، با حلّ و فصل مسایل آن‌ها، بخشی از بار تحمیلی به جامعه که ناشی از تبعات مسایل این طیف می‌باشد، کاهش خواهد یافت. نظر به مراتب فوق و در جهت بررسی مساله مطرح، ابتدا به اختصار به مفاهیم مرتبط با حوزه ترانس سکسوالیسم و سیاست جنایی پرداخته و در ادامه، وضعیت اجتماعی آن‌ها که برگرفته از واقعیت‌های موجود و تأثیرگذار بر سیاست جنایی اتخاذی در سه سطح تقنینی، قضایی و اجرایی است، عنوان خواهد شد. پس از آن، وضعیت بزهکاری افراد ترانس سکسوال تحلیل می‌گردد. توضیح آن که، برای پیش‌بینی و دنبال کردن سیاست جنایی شایسته در رابطه با این اشخاص، باید همواره در نظر داشته باشیم که وضعیت اجتماعی و بزهکاری آن‌ها با چه چالش‌ها و مشکلاتی روبه‌رو است. تفاوت در "جنسیت" مساله‌ای است که در قوانین ایران در زمان ارتکاب جرم و پس از آن، آثار و تبعات حقوقی و کیفری گوناگونی را برای فرد بزهکار می‌تواند به همراه داشته باشد. نهایتاً و با توجه به خلاءهای موجود و نادیده انگاری‌های سیاست جنایی ایران، نگاهی به اسناد بین‌المللی مرتبط صورت خواهد گرفت که دقت در مفاد آن‌ها می‌تواند در ارایه راهکارها، پیشنهادها و بهبود سیاست جنایی ایران راهگشا باشد (رایجیان اصلی، ۱۳۹۸).

تبارشناسی بزه‌دیدگی در جرم ناشی از نفرت

با توجه به اهمیت مقوله‌ی تبارشناسی بزه‌دیدگی در جرائم ناشی از نفرت، لازم است نخست به واکاوی مفهوم جرم ناشی از نفرت پرداخته شود و سپس ضمن بازاندیشی در تفاوت‌های بین جرم ناشی از نفرت با سایر جرائم، به توصیف ابعاد بزه‌دیدگی در این گروه از جرائم پرداخته شود.

واکاوی مفهوم جرم ناشی از نفرت

بیشترین پژوهشی که در رابطه با جرم ناشی از نفرت صورت گرفته به حیطة‌ی مفهوم‌شناسی و تبارشناسی جرم ناشی از نفرت تعلق دارد. این در حالی است که «پژوهش‌های جرم‌شناختی در خصوص علل ارتکاب جرم ناشی از نفرت همچنان ناچیز باقی مانده است» (Walters, 2011: 313). در رابطه با تعریف جرم ناشی از نفرت نظرات متفاوتی مطرح شده است که هرکدام به‌نوعی به یکی از ابعاد جرم ناشی از نفرت توجه داشته‌اند. در این راستا تلاش‌های گسترده‌ای نیز در جهت ارائه‌ی تعریف بین‌المللی از جرم ناشی از نفرت صورت گرفته است.

هدف از جرم‌انگاری رفتارهای توأم با نفرت، خودداری از مرزبندی بین گروه‌های اقلیت و اکثریت در جامعه است. در این رابطه‌ی هدف نظر می‌رسد اقلیت یعنی گروهی از افراد جامعه که حداقل دارای یکی از ویژگی‌های خاص ملی، قومی، نژادی مذهبی یا فرهنگی بوده و خواهان حفظ ویژگی‌های خود باشند و از این جهت ممکن است در معرض تبعیض و محرومیت قرار گیرند (حبیب زاده و هوشیار، ۱۳۹۳: ۶۴). در نظام‌های مختلف کیفری، ناهمگونی در جهت‌گیری فکری پژوهشگران کیفری سبب شده است تعریف واحدی درباره جرم ناشی از نفرت ارائه نشود. آنچه در بیان تعریف جرم ناشی از نفرت ضروری تلقی می‌شود توجه به

انگیزه توأم با نفرتی است که مجرم را به سمت ارتکاب جرم سوق می‌دهد. برخی جرائمی که علیه بزه‌دیدگان اقلیتی رخ می‌دهد ممکن است به علت فقدان عنصر معنوی در گروه جرائم ناشی از نفرت قرار نگیرند. باور غالب آن است که در جرائم ناشی از نفرت، مبنای ارتکاب جرم، نفرت بزه‌کار نسبت به خصوصیات حمایت‌شده‌ی بزه‌دیده است.

به‌طور کلی جرائم ناشی از نفرت به جرائمی گفته می‌شود که ناشی از هرگونه پیش‌داوری، تعصب یا نفرت نسبت به مجموعه‌ای از خصوصیات بزه‌دیده از جمله نژاد، قومیت، جنسیت، مذهب، «تاتوانی» یا هویت تراجنسیتی باشند (Mason et al., 2017:1). در نظام حقوقی آمریکا بنا بر تعریف ارائه‌شده در «قانون کنترل جرائم خشونت‌بار و اجرای قانون» مصوب ۱۹۹۴، در جرائم ناشی از نفرت متهم عمداً بزه‌دیده - یا در مواقعی که جرم علیه اموال است، مال را- به دلیل نژاد، رنگ، مذهب، اصالت ملی، قومیت، جنسیت، هویت جنسیتی، ناتوانی یا گرایش جنسی برگزیند.

با توجه به تعاریف مختلف ارائه‌شده از جرم ناشی از نفرت، برخی پژوهشگران ایرانی معتقدند جرم ناشی از نفرت یک جرم عمدی است که همواره در آن مرتکب و بزه‌دیده از دو گروه متمایز (به‌طور مثال سفیدپوست و سیاه‌پوست) هستند و اشتباه در هویت یا شخصیت در آن راه ندارد (صادقی، ۱۳۹۵: ۲۳-۲۴). استنباط اخیر ناشی از تمرکز بر برخی تعاریف خاص مطرح‌شده در رابطه با جرم ناشی از نفرت است و نمی‌تواند در تمامی ابعاد استنباطی جامع و مانع باشد و از این حیث ممکن است در مواردی قابل نقض باشد. این در حالی است که خشونت ناشی از نفرت زمانی به جرم ناشی از نفرت می‌انجامد که «این نفرت با تبعیض و انزجار نسبت به گروه‌های نژادی، قومی، جنسیتی، سیاسی و غیره ارتباط داشته باشد. البته منظور از نفرت تنها آن احساس شدید و پایدار مورد توجه علم روان‌شناسی نیست بلکه منظور تعصبات و تبعیضات درونی مرتکب نسبت به بزه‌دیده به دلیل عضویت گروهی وی است» (مجیدی نژاد، ۱۳۹۰: ۹).

در نهایت می‌توان گفت جرم ناشی از نفرت جرمی است که همراه با پیش‌داوری نسبت به خصوصیات حمایت‌شده‌ی بزه‌دیده (مانند نژاد و مذهب) باشد و معمولاً هنگامی رخ می‌دهد که مجرم، بزه‌دیده را به دلیل وابستگی یا عضویت در یک گروه اجتماعی هدف جرم قرار دهد. از این‌رو جرم ناشی از نفرت از دو پیش‌شرط اساسی برخوردار است. نخست آنکه مرتکب باید رفتاری مجرمانه (مانند توهین) انجام داده باشد و دوم آنکه علت غایی ارتکاب جرم، «نفرت» یا به تعبیر دقیق‌تر «پیش‌داوری» بزه‌کار نسبت به (خصوصیات) حمایت‌شده‌ی بزه‌دیده باشد. البته همانطور که در سطور پیشین به اختصار اشاره شد جرائم ناشی از نفرت تنها علیه اشخاص نیستند، بلکه ممکن است علیه اموال نیز تحقق یابند. در این خصوص به مواردی نظیر حریق عمدی و خرابکاری می‌توان اشاره کرد. در تکمیل این بحث این‌گونه استنباط می‌شود که موضوع جرم ناشی از نفرت ممکن است اشخاص، اماکن و نهادها یا به‌طور کلی جامعه باشد. نتیجه آنکه باید پذیرفت در شرایط کنونی، جرم ناشی از نفرت صرفاً محدود به جرمی خاص در قوانین کیفری نیست. در واقع اصطلاح جرم ناشی از نفرت «یک مفهوم و نه یک تعریف قانونی را توصیف می‌کند» (دفتر سازمان امنیت و همکاری اروپا برای نهادهای دموکراتیک و حقوق بشر، ۱۳۹۵: ۲۳).

توصیف بزه‌دیدگی در جرائم موازی و ناشی از نفرت

جرائمی که برخاسته از نفرت نیستند، در ادبیات کیفری «جرم موازی» خوانده می‌شوند. اصطلاح جرم موازی برای اولین بار از سوی «فردریک مک‌لارنس» در کتاب «مجازات نفرت» استفاده گردید و بعدها سایر پژوهشگران عرصه‌ی جرائم نفرت از جمله «پل ایگناسکی» به استفاده از این اصطلاح پرداختند. در واقع جرائم موازی همان رفتارهای مجرمانه‌ای هستند که فاقد عنصر نفرت و پیش‌داوری نسبت به خصوصیات حمایت‌شده‌ی بزه‌دیده باشند. البته به نظر می‌رسد می‌توان به‌جای اصطلاح جرم موازی از تعبیر جرم «سنتی» استفاده کرد. نگارندگان به جهت استفاده از تعبیر دوم در سایر حیطه‌های حقوق کیفری (به‌طور مثال در قیاس با جرم رایانه‌ای)، ترجیح می‌دهند از اصطلاح جرم موازی به دلیل اختصاص آن به بحث جرائم ناشی از نفرت استفاده کنند. مسئله کلیدی در مواجهه با جرائم ناشی از نفرت آن است که آثار مخرب این نوع جرائم بیشتر از جرم موازی است و در نتیجه مجازات پیش‌بینی‌شده برای جرائم ناشی از نفرت ممکن است شدیدتر باشد. در این خصوص تعصب (و نفرت) موجود در جرائم ناشی از نفرت، مجازات شدیدتر تحمیلی را توجیه می‌کند. برای نمونه پژوهش‌های انجام‌شده مؤید این واقعیت هستند که بزه‌دیدگان در جرائم ناشی از نژادپرستی، آسیب‌های روانی و عاطفی بیشتری نسبت به بزه‌دیدگان جرائم موازی

متحمل می‌شوند. همچنین در مقایسه با بزهدیدگان جرائم موازی، بزهدیدگان «ناتوان» در جرائم ناشی از نفرت، از آسیب‌های روانی بیشتری در مرحله پس‌ازدیدگی رنج می‌برند (Lagou, 2015:1711 & Iganski). از این حیث در دو حیطه می‌توان بزهدیدگی در جرائم موازی و جرائم ناشی از نفرت را مورد تبیین قرار داد. نخست آنکه جرم ناشی از نفرت آسیب شدیدتری به بزهدیده، جامعه اقلیتی و اجتماع در معنای عام وارد می‌سازد و دوم آنکه در قیاس بین رفتار مجرمان در جرائم ناشی از نفرت و جرائم موازی، گروه اول مسئولیت اخلاقی بیشتری دارند. در واقع آنچه باعث می‌شود جرم ناشی از نفرت از سایر جرائم متمایز گردد آن است که جرائم ناشی از نفرت عموماً آسیب بیشتری نسبت به جرائم موازی به بار می‌آورند (Lawrence, 2002:6). در صورت پذیرش این مقدمه می‌توان گفت از آنجا که آثار زیان‌بار جرائم ناشی از نفرت مخرب‌تر از جرائم موازی است، بنابراین مجازات (اشد) تحمیلی بر مرتکبان جرائم ناشی از نفرت، متناسب با شدت جرم تلقی می‌شود (Mason, 2015:65).

باید توجه داشت که در جرم ناشی از نفرت، بزهدیده‌ها عمل با چالش‌های عمیق روحی- روانی روبه‌رو می‌شود که در کنار آسیب‌های فیزیکی، مجالی برای برخورداری وی از یک زندگی آرام باقی نخواهد گذاشت. البته پژوهش‌ها نشان داده است که در جرائم خشونت‌بار هرچه شدت آسیب‌های جسمانی بیشتر باشد، بازگشت به زندگی برای بزهدیده دشوارتر خواهد بود (لاریجانی، ۱۳۹۶:۱۴۰). علاوه بر این مهم‌ترین اثری که ممکن است در بلندمدت بر بزهدیده بار شود پدیده «پنهان‌سازی» است. بدین معنا که افرادی که به‌طور مکرر برچسب زده می‌شوند ترجیح می‌دهند برای جلوگیری از آثار منفی احتمالی، هویت خود را پنهان سازند. در حقیقت در جرائم ناشی از نفرت با سه سطح از بزهدیدگی روبه‌رو هستیم. در پی رفتار توأم با نفرت ارتكابی از سوی شخص بزهدیده، نخست مخاطب به‌عنوان یک بزهدیده به نحوی مستقیم آماج جرم قرار می‌گیرد که بیشترین آسیب وارده را متحمل می‌شود. در درجه دوم گروه اقلیتی مطرح است که به‌عنوان یک اجتماع محلی، از جرم صورت گرفته رنج خواهد برد و در درجه سوم کلیت جامعه است که با وقوع این نوع جرائم متحمل آسیب‌های کلان می‌شود. این نکته شایان توجه است که در جرائم ناشی از نفرت ترس از بزهدیدگی نیز همواره بیشتر از سایر جرائم احساس می‌شود. در حقیقت ترس از جرم در بین بزهدیدگان جرائم تنفرآمیز به دلیل آسیب‌پذیری برخاسته از خصوصیات اقلیتی است. از این‌رو مادامی که پدیده ترس از جرم میان اجتماعات اقلیتی جنبه افراطی به خود گیرد، تشدید انزوای در گروه‌های اقلیتی چندان دور از انتظار نخواهد بود. البته نباید فراموش کرد که بسیاری از جرائم ناشی از نفرت غیرقابل‌پیش‌بینی و یا اتفاقی نیستند بلکه با تکیه بر خنثی‌سازی موقعیت‌های جرم‌زا دلایل قوی وجود دارد که می‌توان این نوع جرائم را کاهش داد (عباچی، ۱۳۹۲:۵۷۷).

راهبردها و تدابیر اصلاح بزهدیدگان

با شکل‌گیری جرم‌شناسی بالینی، جرم‌شناسان به ارائه راهکارها و تدابیری پرداختند که از طریق اعمال این راهبردها بازسازی شخصیت بزهدیده محقق گردد و از وقوع مجدد جرم پیشگیری شود. در این خصوص برخی جرم‌شناسان بر این باور هستند که اصلاح بزهدیده مستلزم تغییر در نگرش اخلاقی بزهدیده است. این نگرش عمدتاً بر ارزش‌های اخلاقی و دینی استوار است. به همین جهت گروهی از جرم‌شناسان این نوع نگرش را قبول نداشته و از بازسازی اجتماعی بزهدیدگان سخن به میان می‌آورند. به اعتقاد آنان زمانی می‌توان امید به اصلاح بزهدیده داشت که از اقدامات و تدابیری استفاده شود که بزهدیده را به وضعیتی از رفتار اجتماعی مناسب و بهتر بازگرداند. همچنین اگر شخص بزهدیده قبل از ارتکاب بزه، از یک زندگی سالم بی‌بهره بوده است، علاوه بر بازپروری در معرض فرآیند پرورش نیز قرار می‌گیرد. این بازپروری و پرورش هر دو اقدامات و تدابیر ویژه با ماهیت آموزشی و حرفه‌ای است که عمدتاً از طریق حبس انجام می‌شود. به همین جهت بنا به اعتقاد برخی جرم‌شناسان بالینی بازپروری به معنای بازگرداندن بزهدیده محکوم به حبس به جایگاه اجتماعی مفروض خود در جامعه از طریق اشکال آموزشی یا درمانی است. از دید جرم‌شناسان بالینی مفهوم اصلاح و درمان بزهدیدگان بر این مبنا استوار است که بزهدیدگان، افراد شروری نیستند بلکه افرادی بیمار هستند که رفتارهای نابهنجار و ضداجتماعی آنان بیانگر مشکلات شخصیتی و یا اختلالات روانی است. از این‌رو آنان باید تحت مداوا و معالجه قرار گیرند تا امکان سازش‌پذیری اجتماعی آنان محقق شود. (کاتینگهام، ۱۳۸۶،

۷۳) نظر به دیدگاه‌های متفاوت جرم‌شناسان بالینی، روش‌ها و تدابیر مختلفی برای بازپروری و اصلاح بزهکاران به کار گرفته می‌شود که در بندهای زیر این راهبردها مورد اشاره واقع می‌شود (رایجیان اصلی، ۱۳۹۸).

بند اول: اصلاح بزهکاران از طریق مجازات کردن

از جمله اهدافی که برای مجازات‌ها بیان می‌شود، هدف اصلاح و تربیت بزهکاران است. به اعتقاد برخی از جرم‌شناسان بالینی تعیین مجازات مناسب با توجه به شخصیت بزهکار می‌تواند زمینه‌ساز بازپروری و اصلاح او شود. برخی دیگر نیز بر این باور هستند که مجازات از طریق کارکرد تعلیمی و تهدیدی، خود می‌تواند بزهکاران را اصلاح نماید. حقوقدانان کیفری نیز معتقد هستند که حتی اگر هدف اصلی و عمده مجازات، اصلاح و درمان بزهکار نباشد، به‌عنوان هدف فرعی و جانبی در وضع قوانین کیفری باید مدنظر قانون‌گذاران قرار گیرد؛ زیرا نادیده گرفتن این امر می‌تواند مجریان عدالت کیفری را به سمت ابعاد تنبیهی و انتقام جویانه بکشاند. (کلارکسون، ۱۳۸۹، ۳۹)

به جهت اهمیت کارکرد اصلاحی مجازات‌ها در بازپروری بزهکاران، همواره این امر باید مدنظر قانون‌گذاران کیفری قرار گیرد تا عدالت کیفری محقق شود و بهترین راه تعیین مجازات مناسب که بازپروری بزهکار را محقق گرداند، تشکیل پرونده شخصیت برای بزهکاران قبل از صدور حکم محکومیت می‌باشد؛ لذا تشکیل این پرونده در تعیین مسئولیت کیفری بزهکار و نوع و میزان مجازاتی که به آن محکوم می‌شود، نقش اساسی ایفاء می‌کند.

بند دوم: اصلاح بزهکاران از طریق تدابیر همراه مجازات حبس

حفظ نظم و امنیت اجتماعی از مهم‌ترین وظایف دولت‌ها است. عدم مجازات بزهکاران می‌تواند منجر به تقویت روحیه انتقام‌جویی شود که خود سبب بی‌نظمی بیشتر اجتماع می‌شود. از سویی به دلیل پیامدهای منفی و زیان‌باری که نهاد زندان می‌تواند داشته باشد لذا جرم‌شناسان بالینی تدابیر آموزشی و فرهنگی را در کنار نهاد حبس پیشنهاد داده‌اند. بنابراین اگرچه استفاده از مجازات حبس بیشتر در جهت حمایت از جامعه و تأمین نظم و امنیت عمومی آن می‌باشد ولی با به‌کارگیری برنامه‌های درمانی و اصلاحی ضمن مجازات حبس برای بزهکاران با در نظر گرفتن ویژگی‌های شخصیتی آنان، می‌توان امید بیشتری به اصلاح و درمان بزهکاران داشت.

بند سوم: اصلاح بزهکاران با اعمال تدابیر غیر کیفری

نظر به این‌که تعیین مجازات مناسب برای بزهکار، نیازمند تشکیل پرونده شخصیت است و حضور مجدد بزهکاران در جامعه بدون تحمل مجازات تهدیدی برای نظم و امنیت اجتماعی به شمار نمی‌رود، لذا جرم‌شناسان نظر به ویژگی‌های شخصیتی آنان از تدابیر و اقدامات غیر کیفری برای بازپروری آنان استفاده می‌کنند که از این طریق هم جمعیت زندان‌ها کاهش می‌یابد و هم از اثرات مخربی که زندان بر بزهکاران می‌تواند داشته باشد، جلوگیری می‌شود. این شیوه‌های غیر کیفری امروزه در جرم‌شناسی بالینی اهمیت به‌سزایی یافته است و در اکثر قوانین کشورها به چشم می‌خورد که از جمله این تدابیر می‌توان به مجازات‌های جایگزین حبس و تعویق صدور حکم اشاره کرد.

نقش جرم‌شناسی بالینی در تعیین مسئولیت کیفری بزهکار

مقابله مؤثر با تکرار جرم که غایت جرم‌شناسی بالینی است مستلزم شناخت حالات مختلف شخصیتی بزهکار و مؤلفه‌های آن است. بررسی شخصیت بزهکار و تحلیل مؤلفه‌های آن در جرم‌شناسی بالینی هنگامی که طرفداران نظریه جبریت جرم در جست‌وجوی یافتن ضابطه کیفری جدیدی بودند، منجر به درک حالتی شد که گاروفالو که یکی از بنیان‌گذاران مکتب تحقیقی بود، آن را حالت خطرناک نامید. با مطرح‌شدن این مفهوم حالت خطرناک و تبیین آن به‌وسیله گاروفالو، جرم‌شناسی بالینی توسعه و تکامل یافت. مفهوم حالت خطرناک در چارچوب جرم‌شناسی بالینی در اندیشه کیفری معاصر جایگاه خاصی پیدا کرده است و در قانون‌گذاری کیفری کشورهای مختلف به شکل قواعد جزایی و مقررات حاکم بر مجازات‌ها انعکاس یافته است که از جمله موارد آن می‌توان به معالجات پزشکی و روانی قبل از محاکمه، نگهداری مجرمین مختل‌المشاعر در مکان‌های خاص، توسعه تدابیر بازدارنده، جرم‌انگاری حالت‌هایی مانند ولگردی، تکدی‌گری تحت عنوان جرائم مانع، ناشی از تأثیر این مفهوم در سیاست جنایی تقنینی کشورها است؛ بنابراین مفهوم حالت خطرناک محوری‌ترین بحث در جرم‌شناسی بالینی است و به

عبارتی هسته مرکزی مطالعات آن محسوب می‌شود که تأثیرات مهم و عمیقی بر حقوق کیفری دارد و حقوق کیفری با استفاده از دستاوردهای آن به وضع قانون و اصلاح مقررات خود می‌پردازد (نجفی ابرندآبادی، ۱۳۹۵)

نتیجه

این نوشتار بر این واقعیت تأکید دارد که در جرائم ناشی از نفرت، مرتکبین درصدد آسیب رساندن به بزه‌دیده و انتقال پیام به سایر اعضای گروه‌های آسیب‌پذیر اقلیتی هستند. از این جهت در حیطه‌های مختلف، گستره‌ی آسیب‌های وارده در جرایم تنفرآمیز وسیع‌تر از جرایم موازی است و براین اساس نیاز به نوعی نظام جامع حمایت از بزه‌دیدگان جرم ناشی از نفرت محسوس است. در این راستا با عنایت به آسیب‌پذیری بزه‌دیدگان جرایم ناشی از نفرت، سیاست کیفری بزه‌دیده‌مدار به‌گونه‌ای حمایت کیفری تشدید می‌پردازد. در این خصوص باید میان دو حیطه‌ی جرم‌انگاری حمایتی و کیفرانگاری حمایتی تفکیک قائل شد. از جهتی سیاست‌گذار کیفری با توجه به معیارهای آسیب‌شناسانه بزه‌دیدگان اقلیتی، با شناسایی رفتارهای تنفرآمیز، به جرم‌انگاری رفتارهای توأم با نفرت علیه بزه‌دیدگان آسیب‌پذیر می‌پردازد و از طرفی دیگر باید با تکیه بر کیفرانگاری حمایتی به تشدید مجازات مرتکبین جرائم ناشی از نفرت بپردازد. کیفرانگاری حمایتی می‌تواند در قالب تشدید کیفرهای اصلی یا پیش‌بینی مجازات‌های تکمیلی و تبعی محقق شود. علاوه بر این سیاست کیفری بزه‌دیده‌مدار، به‌گونه‌ای رویکرد افتراقی در رسیدگی به جرائم ناشی از نفرت توجه دارد. در این رابطه حمایت کیفری افتراقی می‌تواند در قالب الگوهای شکلی و ماهوی باشد. حمایت‌های افتراقی در باب جرائم ناشی از نفرت علاوه بر بسترهای حقوقی یا قضایی در قالب رویه‌هایی فراتر از نظام عدالت کیفری مطرح می‌شود که نمونه بارز آن مشارکت تشکل‌های مدنی و مردم‌نهاد در کمک به بزه‌دیدگان آسیب‌پذیر جرائم ناشی از نفرت است.

در این راستا علی‌رغم توسعه محسوس رویکردهای بزه‌دیده‌محور در قانون آیین دادرسی کیفری و قانون مجازات اسلامی، در رابطه با حمایت از بزه‌دیدگان جرائم تنفرآمیز خلأ جدی وجود دارد و با وجود تکیه بر راهبردهای بزه‌دیده‌محور، همچنان نیاز به سیاست کیفری متناسب جهت مبارزه با جرائم ناشی از نفرت ملموس است و مقررات فعلی کفایت نخواهد کرد. در خصوص وضعیت بزه‌دیدگان جرایم ناشی از نفرت در نظام کیفری ایران، می‌توان گفت توجه به این دسته از بزه‌دیدگان بدون آنکه نمود مشخصی داشته باشد تنها به جلوه‌های پراکنده در سطح سیاست کیفری محدود شده است. با توجه به ساختار جمعیتی و ماهیت متکثر جامعه ایرانی، این نیاز احساس می‌شود که نظام کیفری به حمایت از برخی خصوصیات بزه‌دیدگان اقلیتی نظیر نژاد، مذهب، ناتوانی و ملیت بپردازد. طبیعی است در نظام کیفری ایران با توجه به بسترهای فرهنگی، دینی و اجتماعی کشور، حمایت از سایر خصوصیات بزه‌دیدگان نظیر گرایش جنسی و برخی فروض هویت جنسیتی (که وصف مجرمانه دارند) مردود خواهد بود. به نظر می‌رسد در صورت حمایت از بزه‌دیدگان جرایم تنفرآمیز در قانون مجازات اسلامی و پیش‌بینی ضمانت اجرای متناسب، پیش‌شرط‌های حمایت از بزه‌دیدگان آسیب‌پذیر فراهم گردد. در این خصوص طبیعی است ترسیم سازوکارهای حمایت افتراقی از بزه‌دیدگان جرایم ناشی از نفرت باید از نگاه بزه‌دیده و مبتنی بر نوعی نظام حمایتی مبتنی بر سیاست جنایی مشارکتی باشد. با توجه به مطالب اخیر در شرایط کنونی بازاندیشی گسترده در قوانین کیفری جهت حمایت منصفانه از گروه‌های آسیب‌پذیر اقلیتی امری انکارناپذیر است.

منابع

۱. حبیب زاده، محمدجعفر و هوشیار، مهدی. (۱۳۹۳). «موقعیت اقلیت‌های دینی در حقوق کیفری ایران در پرتو اصل برابری در مقابل قانون»، پژوهش‌نامه حقوق کیفری، دوره ۵، شماره ۲.
۲. دفتر سازمان امنیت و همکاری اروپا برای نهادهای دموکراتیک و حقوق بشر. (۱۳۹۵). قوانین جرائم ناشی از نفرت (راهنمای عملی)، ترجمه حسین فخر و سالار صادقی، چاپ ۱، تهران، مجد.
۳. رایجیان اصلی، مهرداد، درآمدی بر جرم‌شناسی، انتشارات سمت، چاپ چهارم، ۱۳۹۸.
۴. صادقی، سالار (۱۳۹۵)، بررسی حقوقی و جرم‌شناسی جرائم ناشی از نفرت، چاپ ۱، تهران، مجد.
۵. عباچی، مریم، پیشگیری از بزه‌کاری و بزه‌دیدگی کودکان، مجله حقوقی دادگستری، شماره ۴۷، تابستان ۱۳۸۷.
۶. کاتینگهام، جان، فلسفه مجازات، ترجمه ابراهیم باطنی و محسن برهانی، مجله فقه و حقوق، شماره ۴، ۱۳۸۶.
۷. کلارکسون، سی.ام.وی، تحلیل مبانی حقوق جزا، ترجمه حسین میر محمدصادقی، انتشارات جهاد دانشگاهی شهید بهشتی، چاپ ششم، ۱۳۸۹.
۸. مجیدی نژاد، بهشته. (۱۳۹۰). مطالعه جرم‌شناسی - فلسفی جرائم ناشی از نفرت، پایان‌نامه کارشناسی ارشد حقوق جزا و جرم‌شناسی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران.
۹. نجفی ابرنآبادی، علی حسین و حمیدهاشم بیگی، دانشنامه جرم‌شناسی، انتشارات دانشگاه شهید بهشتی، چاپ نوزدهم، ۱۳۹۵.
10. Lawrence, Frederick M.(2002). Punishing Hate: Bias Crimes under American Law. Cambridge, MA: Harvard University Press.
11. Mason, G., Maher, J., McCulloch, J., Pickering, S., Wickes, R., & McKay, C. (2017). Policing Hate Crime: Understanding Communities and Prejudice. UK: Routledge.
12. Mason, G. (2015). Legislating against hate. In Nathan Hall, Abbee Corb, Paul Giannasi, John Grieve (Eds.), Routledge International Handbook on Hate Crime, London: Routledge.
13. Walters, M. (2011). A general theories of hate crime? Strain, doing difference and self-control. Critical Criminology, 19(4)